

## تلاش برای قدرت:

# سیاست حفظ وضع موجود<sup>۱</sup>

نوشته هانس جی. مورگانتا

ترجمه بیژن اسدی

### مقدمه مترجم

هانس جی. مورگانتا (۱۹۰۴-۸۰)، استاد سابق علوم سیاسی و تاریخ جدید در دانشگاه شیکاگو، یکی از بزرگترین دانشمندان علوم سیاسی قرن حاضر و پایه گذار مکتب «اصالت قدرت» و «رنالیسم» در روابط بین الملل است. وی آثار مهمی را در زمینه علوم سیاسی و روابط بین الملل به رشته تحریر درآورده که در میان آنها کتاب «سیاست بین ملتها» از اهمیت و ارجح خاصی برخوردار است. این کتاب یکی از معتبرترین متون سیاسی دانشگاهی است که بارها مورد تجدید نظر قرار گرفته و تجدید چاپ شده است، مقاله حاضر نیز از کتاب مذکور ترجمه شده است.

بنا به اعتقاد مورگانتا، تمامی رفتار و اعمال بشر در اجتماع از قدرت سرچشمه می‌گیرد و قدرت طلبی امری طبیعی و ذاتی بشر است که قابل ریشه کنی و اصلاح نیست. سلطه خواهی و قدرت طلبی در نهاد بشر است و رفتار افراد، گروهها و کشورها باید از دید «حرص قدرت»<sup>۲</sup> توجیه شود. وی در کتاب «سیاست بین ملتها» چنین عنوان می‌کند که «جهان ساخته و پرداخته نیروها و قدرتهایی است که در نهاد بشر است. برای اینکه جهان را اصلاح و آن را تبدیل به محیطی امن و آرام سازیم، باید نیروهای ذاتی بشر [قدرت طلبی] را در نظر گرفت، نه اینکه خلاف این نیروها اقدام کرد»<sup>۳</sup>.

به عقیده وی، یک دانشمند علوم سیاسی باید بداند که همه چیز از قدرت سرچشمه گرفته، و به قدرت ختم می‌شود. قدرت در تمام شئون و جهات مختلف زندگی به نحوی از انحاء جلوه می‌کند. در نهادهای اجتماعی، سیاسی، مذهبی و همچنین در تمامی سازمانهای داخلی، منطقه‌ای و بین المللی قدرت وجود دارد و به صور مختلف تظاهر و تجلی می‌کند. باشگاههای اجتماعی، انجمنهای دولتی، مؤسسات بازرگانی و تجاری، همه صحنه رقابتها و قدرت طلبی بین افراد و گروههایی است که یا درصدد حفظ قدرت موجود خود، یا کسب قدرت بیشتر و یا هر دو هدف

هستند.

جالب توجه است که مورگان‌تا حتی دامنه قدرت و قدرت طلبی را به کوچکترین واحد اجتماع، یعنی خانواده، نیز توسعه می‌دهد. بدین معنی که به عقیده وی حتی مبارزه و برخورد بین مادر شوهر و عروس، یا مادرزن و داماد، نیز در نوع خود تلاشی است برای کسب قدرت؛ به سخن دیگر، تلاش مذکور عبارت است از دفاع از قدرت موجود در برابر قدرت تازه‌ای که کوشش می‌کند استقرار یابد.

به عقیده مورگان‌تا نیروهای محرکه شکل دهنده روابط بین الملل عبارت اند از: آرزوهایی برای داشتن قدرت. آرزوها برای داشتن قدرت در سه نمونه و الگوی اصلی زیر خودنمایی می‌کنند:

۱. حفظ قدرت؛ ۲. افزایش قدرت؛ ۳. نمایش قدرت.

از نمونه‌های مذکور، سه سیاست اصلی پدید می‌آید که عبارت اند از:

الف) سیاست حفظ وضع موجود؛

ب) سیاست امپریالیستی؛

پ) سیاست کسب اعتبار (پرستیژ).

مقاله حاضر درباره «سیاست حفظ وضع موجود» بحث می‌کند. مورگان‌تا در کتاب خود و از جمله در این مقاله، سیاست بین الملل را در خدمت سیاست قدرت می‌داند؛ چرا که به عقیده او تمام سیاستها، اعم از داخلی و بین المللی، «تلاشی برای قدرت است» و بنابراین، سیاست و قدرت لازم و ملزوم یکدیگر به شمار می‌روند. این مقاله ترجمه فصل چهارم کتاب «سیاست بین ملتها» است.

\*

سیاست داخلی و سیاست بین المللی چیزی جز دو تجلی متفاوت از یک پدیده واحد نیست و آن عبارت است از: تلاش برای قدرت. جلوه‌های این پدیده در دو عرصه سیاست داخلی و بین المللی به خاطر شرایط متفاوت اخلاقی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر هریک، تفاوت دارد. در «درون» هریک از جوامع ملی غربی، همبستگی اجتماعی بیشتری در مقایسه با «روابط» جوامع مذکور با یکدیگر مشاهده می‌شود. یکنواختی فرهنگی، وحدت تکنولوژیکی، فشار خارجی و مهمتر از همه یک سازمان سیاسی مبتنی بر سلسله مراتب، در مجموع، یک جامعه ملی یگانه و یکپارچه را به وجود می‌آورند که به طور کلی متمایز از سایر جوامع ملی است. در نتیجه، مثلاً نظم سیاسی داخلی باثبات تر از نظم سیاسی بین المللی است و کمتر دچار تغییر و تحول شدید می‌شود.

سراسر تاریخ نشان می‌دهد که کشورهای فعال در سیاست بین الملل، به طور مداوم یا خود را برای جنگ آماده می‌کرده‌اند، یا فعالانه گرفتار جنگ بوده‌اند و یا به

بازسازی خرابی‌های ناشی از خشونت سازمان یافته به صورت جنگ، مشغول بوده‌اند. از طرف دیگر، در سیاست داخلی دموکراسی‌های غربی کاربرد خشونت سازمان یافته به مقیاس وسیع به عنوان ابزار اقدام سیاسی یک استثنای نادر شده است. با این حال، در اینجا نیز خشونت، بالقوه وجود دارد و خیلی از اوقات ترس از اعمال آن در قالب انقلاب تأثیر قابل توجهی بر تفکر و عمل سیاسی داشته است.<sup>۴</sup> از این لحاظ تفاوت بین سیاست داخلی و بین‌المللی تنها از نظر درجه است و نه نوع آن.

همه سیاستهای داخلی و بین‌المللی، سه الگوی اصلی را نشان می‌دهند؛ یعنی همه پدیده‌های سیاسی را می‌توان به یکی از سه الگوی اصلی مربوط کرد. یک مشی سیاسی یا خواستار حفظ قدرت است، یا افزایش قدرت، و یا نمایش قدرت.

سه الگوی معرف سیاستها، با سه مشی بین‌المللی نمونه، هماهنگی دارد. [اول] کشوری که سیاست خارجی آن به حفظ قدرت گرایش دارد و نه به تغییر توزیع قدرت به نفع خود، سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند. [دوم] کشوری که هدف سیاسی خارجی آن ازدیاد قدرت از راه برانداختن مناسبات موجود قدرت است — به دیگر سخن، سیاست خارجی آن جویای دگرگونی در وضعیت قدرت است — سیاستی امپریالیستی را دنبال می‌کند. [سوم] کشوری که سیاست خارجی آن طالب نمایش قدرت است، خواه به قصد حفظ یا افزایش آن، سیاست کسب اعتبار را دنبال می‌کند.<sup>۵</sup> این نکته شایان ذکر است که این طبقه‌بندی‌ها جنبه موقتی دارند و احتمال اصلاحات بعدی در آنها وجود خواهد داشت.<sup>۶</sup>

مفهوم «وضع موجود» از عبارت «وضع موجود قبل از جنگ» مشتق شده است. عبارت مذکور اصطلاحی دیپلماتیک است که در شرطهای معمول در معاهده‌های صلح، که به منظور عقب‌نشینی و تخلیه نیروهای دشمن از سرزمین یک کشور و اعاده حاکمیت قبل از جنگ به آن کشور قید می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، در معاهده‌های صلح با ایتالیا<sup>۷</sup> و بلغارستان<sup>۸</sup>، در پایان جنگ جهانی دوم، چنین آمده بود: «تمام نیروهای مسلح متفقین و قدرتهای همبسته در اولین فرصت ممکن که در هر صورت از ۹۰ روز از تاریخ انعقاد معاهده حاضر نباید بیشتر به طول انجامد، از سرزمین مورد نظر عقب‌نشینی خواهند کرد.» بدین معنی که در فاصله مهلت مذکور، «وضع وجود قبل از جنگ» در مورد این سرزمین بار دیگر برقرار خواهد شد.<sup>۹</sup>

سرزمین بار دیگر برقرار خواهد شد.<sup>۹</sup>

هدف سیاست وضع موجود، حفظ توزیع قدرتی است که در برهه خاصی از

تاریخ وجود دارد. شاید بتوان گفت که سیاست وضع موجود برای سیاست بین الملل همان وظیفه‌ای را ایفا می‌کند که سیاست محافظه کاری برای مسائل داخلی بر عهده دارد. آن برهه تاریخی که نقطه عطفی برای سیاست وضع موجود به شمار می‌رود، اغلب عبارت است از پایان یک جنگ، یعنی موقعی که توزیع قدرت در یک معاهده صلح به صورت یک قاعده حقوقی درمی‌آید. هدف عمده معاهده‌های صلح آن است که تغییر قدرت ناشی از پیروزی یا شکست در جنگ گذشته را با شرایط حقوقی تدوین کند و ثبات توزیع جدید قدرت را از راه درج در مواد معاهده تضمین نماید. بدین ترتیب شاخص سیاست وضع موجود آن است که به مثابه مدافع برقراری صلحی باشد که جنگ عمومی گذشته آن را برهم زده بود. دولتها و احزاب سیاسی اروپایی که از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کردند، در دفاع از استقرار صلح در ۱۸۱۵ نیز، که به خاتمه یافتن جنگهای ناپلئون انجامید، این سیاست را پی گرفتند. هدف اصلی «اتحاد مقدس»<sup>۱۰</sup>، که دولتهای مذکور در ۱۸۱۵ بین خود برقرار کردند، عبارت بود از ادامه حفظ وضع موجودی که در پایان جنگهای ناپلئون وجود داشت. در نتیجه، اتحاد مقدس به طور عمده به عنوان تضمین کننده معاهده صلح، یعنی «معاهده ۱۸۱۵ پاریس»<sup>۱۱</sup>، ایفای وظیفه کرد.

از این لحاظ، رابطه میان سیاست دفاع از وضع موجود سال ۱۸۱۵، «معاهده پاریس» و «اتحاد مقدس» با رابطه میان سیاست موافق حفظ وضع موجود سال ۱۹۱۸، معاهده‌های صلح سال ۱۹۱۹ و جامعه ملل همانند است. بیان حقوقی توزیع قدرتی که در پایان جنگ جهانی اول وجود داشت، در معاهده‌های صلح سال ۱۹۱۹ آمد. هدف اصلی جامعه ملل حفظ صلح از طریق اعمال سیاست حفظ وضع موجود سال ۱۹۱۸ بود، به همان صورت که در معاهده‌های صلح ۱۹۱۹ تنظیم شده بود. ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل - ملزم کننده اعضا به «احترام گذاشتن و جلوگیری از تجاوز خارجی، به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی موجود تمامی اعضای جامعه» - حفظ وضع موجود ارضی را که معاهده‌های صلح ۱۹۱۹ برقرار کرده بودند، به صورت یکی از مقاصد جامعه ملل درآورد. در نتیجه، در دوره بین دو جنگ جهانی، مبارزه در راه حفظ یا برهم زدن وضع موجود - از طریق دفاع از مقررات ارضی مندرج در معاهده ورسای و تضمین آنها در ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل، یا مخالفت با آن - مبارزه اصلی بود. بنابراین، تنها کشورهای ثابت - قدم در مخالفت با وضع موجود برقرار شده در سال ۱۹۱۹ می‌بایست رابطه خود را با جامعه ملل قطع می‌کردند. ژاپن در سال ۱۹۳۲، آلمان در ۱۹۳۳ و ایتالیا در ۱۹۳۷ ارتباط

خود را با جامعه ملل قطع کردند.

سیاست حفظ وضع موجود تنها در پیمانهای صلح و در سازمانهای بین المللی حافظ آن پیمانها نمودار نمی شود. کشورهایی که می خواهند توزیع قدرت خاصی را حفظ کنند، ممکن است از پیمانهای ویژه ای به عنوان یک وسیله بهره جویند، نظیر «پیمان نه قدرت»، مربوط به اصول و سیاستهایی که نسبت به مسائل چین باید دنبال شود»، امضا شده در ۶ فوریه ۱۹۲۲<sup>۱۲</sup> در واشنگتن، و «پیمان تضمین متقابل بین آلمان، بلژیک، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا»، که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵<sup>۱۳</sup> در لوکارنو به امضا رسید. «پیمان نه قدرت»، سیاست آمریکایی «درهای باز» در چین را به یک سیاست چند جانبه مشتمل بر کشورهای علاقه مند به داشتن روابط تجاری با چین تبدیل کرد، همین طور چین نیز به همکاری در این زمینه متعهد شد. هدف اصلی این سیاست آن بود که توزیع قدرت موجود بین کشورهای منعقد کننده پیمان را در مورد چین تثبیت کند. این بدان معنی بود که حقوق ویژه ای که کشورهای معین، بویژه بریتانیا و ژاپن، در قسمتهای خاصی از سرزمین چین، مانند منچوری، و در بنادر متعدد به دست آورده بودند، نه تنها می بایست دست نخورده باقی می ماند، بلکه هیچ نوع حقوق ویژه دیگری نیز نمی بایست توسط چین به هیچ یک از طرفهای قرارداد داده می شد.

پیمان تضمین متقابل لوکارنو کوشید تضمین عمومی وضع موجود سال ۱۹۱۸ را — که در ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل آمده بود — با پیمان خاصی در مورد مرزهای غربی آلمان تکمیل کند. ماده یک این پیمان به طور مؤکد به تضمین «حفظ وضع موجود ارضی ناشی از مرزهای بین آلمان و بلژیک و آلمان و فرانسه» استناد کرد.

پیمانهای اتحاد، بویژه، بارها وظیفه حفظ وضع موجود را در جهات خاص به عهده داشته اند. به عنوان مثال، بیسمارک پس از پیروزی در جنگ با فرانسه و پس از تشکیل امپراتوری آلمان در ۱۸۷۱، کوشید تا موقعیت برجسته تازه به دست آمده آلمان را در اروپا از راه اتحادهایی حفظ کند که هدفشان جلوگیری از جنگ انتقامی فرانسه بود. در ۱۸۷۹ آلمان و اتریش یک پیمان اتحاد دفاع متقابل در برابر روسیه منعقد کردند، و در ۱۸۹۴ فرانسه و روسیه نیز به طور مشترک وارد یک پیمان اتحاد دفاعی در برابر اتحاد آلمان-اتریش شدند. ترس متقابل از اتحاد دیگری که ضمن ادعای حفظ وضع موجود، قصد داشت آن را تغییر دهد، یکی از عوامل برافروختن آتش همه سوز جنگ جهانی اول بود.

هدف پیمانهای اتحادی که فرانسه به طور عمده، با توجه به کوششهای احتمالی

آلمان برای تغییر وضع موجود، در سالهای میان دو جنگ جهانی با اتحاد جماهیر شوروی، لهستان، چکسلواکی و رومانی منعقد کرد آن بود که وضع موجود را حفظ کند. پیمانهای مشابه بین چکسلواکی، یوگسلاوی و رومانی و نیز پیمان اتحاد بین چکسلواکی و اتحاد جماهیر شوروی همان هدف را داشتند. بی فایده بودن این اتحادها از نظر اجرا، از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹، یکی از دلایل حمله آلمان به لهستان در سال ۱۹۳۹ بود. پیمان اتحاد ۵ آوریل ۱۹۳۹ بریتانیا-لهستان، ماه پیش از آغاز مخاصمات، آخرین کوشش برای حفظ وضع موجود ارضی در مرز شرقی آلمان بود.<sup>۱۴</sup> امروزه نیز هدف پیمانهای اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای اروپای شرقی و پیمانهای کشورهای اروپای غربی بین خودشان و با آمریکا عبارت است از حفظ وضع موجود، به همان صورت که با توزیع قدرت در پایان جنگ جهانی دوم در مناطق مربوط برقرار شد.

تجلی سیاست حفظ وضع موجود که برای آمریکا بیشترین اهمیت را داشته و پایه و اساس روابط خارجی آن کشور بوده، «دکترین مونرو»<sup>۱۵</sup> است. اعلامیه یک جانبه ای که پرزیدنت مونرو در پیام سالانه خود به کنگره، ۲ سپتامبر سال ۱۸۲۳، به مثابه یک دکترین صادر کرد، دو اصل اساسی هرگونه سیاست حفظ وضع موجود را مطرح می کند. از یک سو احترام آمریکا به توزیع موجود قدرت در نیمکره غربی را تصریح می کند:

«ما در مستعمرات یا در سرزمینهای وابسته به هریک از قدرتهای اروپایی مداخله نکرده ایم و نخواهیم کرد.»

از سوی دیگر، این دکترین مقاومت آمریکا در برابر هرگونه تغییری در توزیع موجود قدرت توسط هر کشور غیر آمریکایی را اعلام می کند:

«در مورد حکومتهایی که اعلام استقلال کرده اند، و آنرا حفظ می کنند... ما هیچ گونه دخالتی را به قصد سرکوبی حکومتهای یاد شده، یا به قصد نظارت و سلطه بر سرنوشت آنان از راههای دیگر توسط قدرتهای اروپایی، به صورتهایی که نمایانگر حالت غیر دوستانه نسبت به آمریکا باشد، تحمل نخواهیم کرد.»

پرزیدنت فرانکلین د. روزولت نیز این موضوع را طی یک سخنرانی، در ۱۲ آوریل سال ۱۹۳۳، در جلسه هیئت رئیسه اتحادیه پان آمریکن<sup>۱۶</sup> بیان کرد:

«هدف این دکترین [دکترین مونرو] عبارت بوده است از مقابله با هرگونه کسب کنترل بر سرزمینهای بیشتری در این نیمکره توسط هر قدرت غیر آمریکایی.»<sup>۱۷</sup>

گفتیم که هدف سیاست حفظ وضع موجود عبارت است از حفظ توزیع قدرت به همان حال که در یک برهه خاص از تاریخ وجود دارد. این بدان معنی نیست که سیاست حفظ وضع موجود لزوماً با هرگونه تغییر برای همیشه مخالف است. سیاست حفظ وضع موجود مخالف تغییر نیست، بلکه این سیاست مخالف تغییری است که به وارونه شدن روابط قدرت بین دو یا چند کشور بینجامد؛ برای مثال، قدرت کشور (الف) را از درجه اول به درجه دوم تنزل دهد و قدرت کشور (ب) را به موضع برجسته‌ای که کشور (الف) پیشتر دارا بود، بالا ببرد. به هرجهت، اصلاحات کوچک در توزیع قدرت که در مواضع نسبی قدرت کشورهای ذینفع تغییری نمی‌دهد، با سیاست حفظ وضع موجود به‌طور کامل سازگار است. به عنوان مثال، خرید سرزمین آلاسکا توسط آمریکا در سال ۱۸۶۷، از آن پس بر سیاست حفظ وضع موجود بین آن کشور و روسیه اثر نگذاشت، زیرا از لحاظ تکنولوژی ارتباطات و جنگ در آن زمان، به دست آوردن این سرزمین — در آن هنگام — پرت و دورافتاده توسط آمریکا به هیچ عنوان در قلمرو محسوس توزیع قدرت بین آمریکا و روسیه تأثیر نگذاشت.

همین‌طور، آمریکا در به دست آوردن جزایر ویرجین<sup>۱۸</sup> از دانمارک، در سال ۱۹۱۷، سیاستی را اعمال نکرد تا وضع موجود جمهوری‌های آمریکای مرکزی را تغییر داده باشد. به دست آوردن جزایر ویرجین موقعیت استراتژیکی آمریکا را تا آنجا که به دفاع از راههای ورودی کانال پاناما مربوط بود، بسیار بهبود بخشید؛ اما مواضع نسبی قدرت آمریکا و جمهوری‌های آمریکای مرکزی را تغییر نداد. به دست آوردن جزایر ویرجین ممکن است موضع مسلط پیشین آمریکا را در دریای کارائیب تقویت کرده باشد، اما این موضع مسلط را به وجود نیاورد و بنابراین با سیاست حفظ وضع موجود سازگار بود. حتی می‌توان گفت که با تقویت سلطه آمریکا بر جمهوری‌های آمریکای مرکزی، توزیع قدرت موجود، در عمل دوباره تقویت شد و از این راه به مقاصد سیاست حفظ وضع موجود نیز کمک کرد.

#### 1. The Struggle for power: Policy of the Status Quo.

مقاله حاضر از این کتاب ترجمه شده است:

Hans J. Morgan Thau, *Politics Among Nations, The Struggle for Power and Peace*. 5th. Edition, Revised, (New York: Alfred A. Knopf, 1978), pp. 42-47.

#### 2. Lust for Power.

#### 3. *Ibid.*, p. 3.

۴. این مسئله بخصوص در قرن نوزدهم صادق است، چنانکه گائلیمو فیرو در این کتاب بدان اشاره کرده است:

Ferrero Guglielmo, *The Principles of Power*. (New York: G. P. Putnam's

Sons, 1942).

۵. اگر گاه کشوری بی آنکه از لحاظ سرزمینی مجبور باشد از قدرت صرف نظر کند، این امر به معنای دور شدن از الگوی سه گانه سیاست بین المللی نیست، چنان که بریتانیا در ۱۹۴۷ در مورد هندوستان چنین کرد. همچنین ایالات متحده آمریکا بارها در مورد کشورهای آمریکای لاتین چنین کرده است. در چنین مواقعی، یک کشور نظیر یک فرمانده نظامی عمل می‌کند، که در شرایط و وضعیتهای خاصی ممکن است دست به عقب نشینی زند؛ زیرا جبهه او بیش از حد گسترش یافته یا خطوط ارتباطی او در خطر قرار گرفته است و یا اینکه می‌خواهد نیروهایش را برای یک حمله متمرکز کند. همین طور، کشوری ممکن است از موضع قدرتی که در خطر قرار گرفته و او امیدوار نیست مدت طولانی بتواند آن را حفظ کند، دست بردارد. همچنین کشوری ممکن است نوعی سلطه را جایگزین سلطه دیگری کند؛ به عنوان مثال، سلطه نظامی را جای سلطه سیاسی، و سلطه سیاسی را جای سلطه اقتصادی قرار دهد یا به عکس (جایگزینی «سیاست حسن همجواری» با «سیاست چماق» از آن جمله است). همین طور تغییر در هدفهای سیاست خارجی یک کشور ممکن است مستلزم تمرکز تلاشها در مورد دیگری باشد. به هر حال، این واقعیت که کشوری به طیب خاطر دست از قدرت طلبی برمی‌دارد، نمی‌تواند بدین معنی باشد که کشور مذکور طالب قدرت نیست، همان‌طور که عقب نشینی یک فرمانده نظامی دال بر عدم علاقه وی نسبت به کسب پیروزی نظامی نمی‌باشد.

۶. بویژه باید خاطر نشان کرد که این الگوهای متفاوت از سیاستهای بین المللی ضرورتاً با انگیزه‌های آگاهانه موجود در اذهان و افکار سیاستمداران یا پشتیبانان سیاستهای خارجی مربوط مطابقت نمی‌کند. حتی ممکن است سیاستمداران و پشتیبانان از خصلت واقعی سیاستهایی که دنبال یا حمایت می‌کنند آگاه نباشند. مهمتر اینکه، ممکن است کشوری قصد داشته باشد سیاست حفظ وضع موجود را دنبال کند، اما ناآگاهانه از یک سیاست امپریالیستی پیروی کند. از این رو در مورد سیاستمداران بریتانیا گفته شده است که امپراتوری خود را در یک «حالت گنگی و گیجی» به دست آوردند. در مواردی این چنین، که در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد، ما تنها و در درجه اول، به خصلت واقعی سیاستهای دنبال شده توجه داریم و نه به انگیزه‌های کسانی که سیاستهای مذکور را دنبال کرده‌اند.

۷. رجوع کنید به ماده ۷۳. *New York Times*, (18 Jan., 1947), p. 26.

۸. رجوع کنید به ماده ۲۰. *Ibid.*, p. 32.

۹. برای مطالعه مثالهای قدیمی تر رجوع کنید به:

Coleman Philipson, *Termination of War and Treaties of Peace*, (New York: E. P. Dutton and Company, 1916), pp. 223 ff.

۱۰. Holly Alliance: اتحادی که بین امپراتور اتریش (فرانسیس اول)، امپراتور روسیه (الکساندر اول) و پادشاه پروس (فردریک ویلهلم سوم) در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ در پاریس به وجود آمد. مدتی بعد، دیگر فرمانروایان اروپا نیز، بجز شخص پاپ، پادشاه انگلستان و سلطان عثمانی، به این اتحاد پیوستند. بنابراین اتحاد، فرمانروایان موافقت کردند که در مورد اتباع خویش و نیز در روابط بین خود بر اساس دین مسیح رفتار کنند. (م)

۱۱. پیمان یا سند نهایی کنگره وین در ۱۸۱۵ بین فرانسه و متحدین، پس از بازگشت ناپلئون و شکست او در واترلو، که به موجب آن، مرزهای فرانسه به وضع ۱۷۹۰ بازگشت. (م)

12. *United States Treaty Series*, No. 671, (Washington, 1923).

13. *American Journal of International Law*, (Vol. 20, (1920), Supplement, p. 22.

۱۴. چنان که می‌دانیم جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ با حمله آلمان به لهستان از مرز شرقی آغاز شد. (م)

15. Monroe Doctrine

16. Pan American Union



17. *Roosevelt's Foreign Policy, 1933-41; F. D. R's Unedited Speeches and Messages.* (New York: Wilfred Funk, Inc., 1942), p. 4.

۱۸. Virgin Islands؛ جزایر غربی مجموعه جزایر ویرجین که تا ۱۹۱۷ تحت مالکیت دانمارک بود و اکنون به نام جزایر ویرجین ایالات متحده معروف است. برخی از جزایر آن عبارت است از: سنت جان، سنت کراس و سنت توماس. مساحت جزایر مذکور حدود ۱۳۳ مایل مربع است. (م)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی